

مبادلات ما با ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی صورت میگیرد. باید اضافه کنم که ما در این اواخر کوشیدیم مبادلات بازرگانی و روابط اقتصادی خود را با سایر کشورهای آمریکای شمالی و نیز ممالک آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی بسط و توسعه بخشیم.

من همواره صراحتاً "گفته‌ام که سیاست خارجی ما تنها در خدمت مصالح ایران بود. اما بدیهی است که مصلحت ایران ایجاب میکند که همسایگان ما پیوسته در حالت صلح و ثبات و ترقی بسر برند. به همین سبب پیوسته به سیاست حسن همجواری عمل کردیم و تا جایی که میتوانستیم از معاضدت و یاری به آنان دریغ نورزیدیم. باز به همین دلیل است که عقیده داشتیم که باید در سیاست خارجی خود اصل تعادل میان دنیای غرب، اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای اروپای شرقی و جمهوری خلق چین را مراعات نمائیم. ما به همبستگی عمیق و راستین میان همه ملل جهان عقیده داشتیم و آنرا یکی از مبانی سیاست خارجی خود میدانستیم و امیدوار بودیم که سایر کشورهای جهان نیز به این اصل عمل کنند.

من در سال ۱۹۷۳ پیشنهاد کردم که دوازده کشور صنعتی عمده جهان به دوازده کشور عضو اوپک ملحق شوند و به اشتراک صندوق بین المللی کمکهای اقتصادی را بوجود آورند و هر یک ۱۵۰ میلیون دلار سرمایه آنرا تقبل نمایند. بر پایه پیشنهاد من میبایست دوازده کشور از ممالک جهان سوم نیز در شورای این صندوق شرکت داشته باشند تا متفقاً "به طرحهای پیشنهادی ممالک در حال توسعه رسیدگی شود و تاکید کرده بودم که باید به اولویت طرحهای

که به استقلال اقتصادی این کشورها کمک می‌کنند
توجه بیشتر به عمل آید.

پس از سال ۱۹۷۳ سه عامل جدید در این رهگذر
پدیدار شد: نخست افزایش تعداد اعضای اوپک، دوم
تزلزل و ضعف دلار که در آن هنگام پولی محکم بود،
سوم قیمت نفت، البته اگر قرار باشد که در حال
حاضر به پیشنهاد من توجه شود، باید عوامل فوق
را هم در نظر گرفت.

بر پایه پیشنهاد من قرار بود سرمایه ایمن
صندوق سه میلیارد دلار باشد و اکنون مبلغ ضروری،
بسیار میلیارد است و صلاح خواهد بود که سرمایه‌گذاری
اولیه هر کشور عضو، با میزان درآمد آن متناسب باشد
بدیهی است نمی‌توان از عربستان سعودی و گابن یک
اندازه کمک انتظار داشت.

پیشنهاد من واقع بینانه بود

بر اساس نظر من، بانک جهانی ترمیم و توسعه
و صندوق بین المللی پول می‌بایست به عنوان مشاور
فنی و عامل انجام و تسهیل سرمایه، سرمایه‌گذاریها،
با صندوق همکاری نمایند و با اتکاء به منافع آن
و امهای بیست ساله با نرخ سالیانه ۲/۵ درصد در
اختیار کشورهای در حال توسعه قرار دهند. آقای
مکنامار رئیس بانک جهانی و همچنین مدیر کل صندوق
بین المللی پول، این پیشنهاد را به تأیید و حسن
اعتبار فراوان تلقی کردند. فراموش نکنیم که بر
اساس این طرح از یک طرف کمک موثری به توسعه
اقتصادی و صنعتی در کشورهای جهان سوم به عمل
می‌آید و از طرف دیگر ممالک صنعتی از سفارش‌های
زیادی برخوردار می‌شدند و ما در ایشان رونق می‌گرفت.

نتیجه نهائی، تحکیم همکاری و همبستگی بین‌المللی بود.

از دیدگاه من این صندوق میبایست بای طرفی کامل سیاست عمل کند و امکانات خود را در اختیار همه کشورهای نیازمند، بدون توجه به نظام حکومتی آنان، قرار دهد.

چنین سازمانی میتواند در حقیقت یک بنیاد جهانی و تعاونی همکاریهای بین‌المللی باشد. این پیشنهادها در چهارچوب یک طرح بین‌المللی به منظور حل بحران جهانی نیروارائه شده بود که متأسفانه نه کشورهای صنعتی با آن موافقت کردند، و نه کشورهای عضو اوپک.

بی‌شبهه این طرح، شجاعانه و ابتکاری بود. اما تخیلی و دوراز واقع بینی نبود و به تحقیق همبستگی و همکاری بین‌المللی به منظور نیل به ثبات اقتصادی و سیاسی در جهان، تکیه داشت. روشن است آنهایی که پیوسته در جستجوی نابسامانی جهانی بودند، نسبت به این طرح نظر خوبی نداشتند.

درست تجسم کنید: اگر اتحاد سرخ و سیاه در ایران شکست خورده بود و ایران میتواند به قیمتهای فعلی، روزانه پنج تا شش میلیون بشکه نفت صادر کند، چه امکاناتی در اختیار ایران بود و به چه پیشرفتهای حیرت‌انگیزی که نائل نمیشد. باین امکانات ما میتوانستیم به هدفهای انقلاب شاه و ملت برسیم و در حل و فصل مشکلات جهانی، از جمله مسائلی که در کنفرانس شمال، جنوب مطرح شده بود، بطور موثر کمک نمائیم.

در مورد مسائل کنفرانس اخیرالذکر، من مکرراً با آقای ژسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه به مذاکره و تبادل نظر پرداختم. میان ما اتفاق نظر

کامل وجود داشت و هر دو معتقد بودیم که مسائل بزرگ اقتصادی و سیاسی جهان، از جمله مسئله نیرو را باید یکجا و بطور کلی حل و فصل کرد. امیدوارم رئیس جمهوری فرانسه بتواند، علی‌رغم دشواریهای موجود، به کوشش و تلاش خود در این زمینه ادامه دهد.

فصل چهاردهم

بزرگان جهان ما

در زمان سلطنت پدرم، سفیران در امور مربوط به سیاست خارجی سهم و نقش عمده‌ای داشتند، و البته در مورد روابط ما با کشورهای خارجی، متأسفانه سهم سفرای آنها در ایران به مراتب بیشتر بود. امروزه سرعت و سهولت مسافرت چنان است که رهبران کشورها میتوانند غالباً "بایکدیگر ملاقات کرده، مستقیماً" به حل و فصل مسائل و معضلات بپردازند. من به سهم خود در طی سی و هفت سال سلطنت همواره از این شیوه نوین دیپلماسی حسن استفاده کردم.

حتی یک کتاب مستقل برای نقل و تحریر تاریخ وقایع و داستانهای مربوط به این ملاقاتها کافی نخواهد بود. این دیدوبازدیدهای سیاسی، در صورت وجود حسن نیت، بهترین روش از میان بگذردن دشواریها و نیل به هدفهای صحیح سیاسی است. بهمین سبب است که شاید در طول تاریخ، هرگز رهبران کشورها به قدر دوران معاصر، بدیدار یکدیگر نرفته باشند.

وطن پرستی سرسختانه ژنرال دوگل

هنگامیکه ژنرال دوگل در راه مسافرت به مسکو، در سال ۱۹۴۳ به تهران سفر کرد، من پادشاهی جوان

بودم و از همان نخستین لحظه دیدار، مجذوب شخصیت استثنائی این مرد بزرگ شدم. هنگامیکه دوگُل از فرانسه سخن میگفت، من همه آمال و آرزوهای خود را در باره وطنم، در سخنان او باز یافتم. هدف او تجدید استقلال و عظمت فرانسه، در داخل و خارج بود. او از آرمانهایش با فصاحت و بلاغت و صراحت سخن میگفت و من نیز، احساس میکردم، که آرزوهای ما ایده‌های مشابهی برای ایران دارم، پس از این چندین ملاقات دیگر، چه در پاریس، چه در ایران با ژنرال دوگُل دست داد و هر بار رشته‌های مودت و احترام متقابل ما استوارتر شد. باید اضافه کنم که غالباً "از طریق مبادله نامه نیز با یکدیگر ارتباط داشتیم."

پس از مرگ ژنرال دوگُل، من برای حضور در مراسم مذهبی که بیاد او در کلیسای نتردام ترتیب یافته بود به پاریس رفتم. تقریباً همه رهبران بزرگ جهان در این آئین حضور داشتند. در میان آنان تنها کسی که در منزل شخصی خانم دوگُل با ایشان ملاقات کردم بودم و شدیداً "تحت تاثیر این توجه خاص که نشانه روابط استثنائی من با ژنرال دوگُل بود، قرار گرفتم."

من پیوسته این وطن پرست بزرگ را همانند معلم و راهنمایی برای خود تلقی میکردم. برای شناخت خدمتی که او به فرانسه کرده است کافی است وضع این کشور را در سال ۱۹۵۶ با زمانی مقایسه کنیم که دوگُل از ریاست جمهوری استعفا کرد. آنوقت در خواهیم یافت که او برای فرانسه چه کرد.

رهبران سه کشور بزرگ در تهران

برگزاری کنفرانس سه کشور بزرگ در تهران

برای من این امکان را فراهم آورد که برای نخستین بار بادوتن از رهبران بزرگ جهان یعنی روزولت و استالین ملاقات کنم. لازم به یادآوری است که قبلاً وینستن چرچیل را دیده بودم.

در این میان، ژوزف استالین تنها کسی بود که با رعایت اصول تشریفاتی سیاسی، سخما " بدیدار من یعنی رئیس کشور میزبان، آمد. برای دیدار روزولت و چرچیل لازم آمد که به سفارت شوروی بروم.

درباره ملاقاتم با استالین گفتنی بسیار است به عنوان مثال، هرگز فراموش نخواهم کرد که وی با صراحت به من گفت: "برای پنجاه سال آینده آسوده خاطر باشید!" آیا میبایست این بیان را همانند تضمینی تلقی کنم که تزارها به سلسله قاجار داده بودند؟

استالین به حد افراط مبادی آداب بود، تا آنجا که درنگ و توجه کرد که من قبل از شروع به نوشیدن چای کنم. ما از موضوعات بسیار سخن گفتیم و او هم بر هر موضوعی با دقت خاص توجه میکرد. نکته فوق العاده مهم برای من، تجدید تسلیحات ارتش ایران بود و عجله داشتم که نیازمندیهای خودمان را به تانک و هواپیما باوی در میان بگذارم.

به محض اشاره به این مطلب، استالین پیشنهاد کرد که تجهیزات و جنگ افزارهای لازم برای یک هنگ زرهی و یک هنگ هوایی را در اختیار ایران بگذارد که شرایط و نحوه واگذاری و ترتیب آموزش افراد بعداً به توافق طرفین معین گردد. البته من به گرمی از این پیشنهاد استالین سپاسگزاری کردم. زیرا میدانستم در صورت حصول توافقی عادلانه این عمل گامی بسوی تجدید حیثیت و تحکیم استقلال کشورم خواهد بود. چند هفته بعد نماینده مخصوص

استالین شرایط این پیشنهاد را به من اطلاع داد. این شرایط سخت و نامطلوب بود. روسها میخواستند که هنگ زرهی در قزوین و هنگ هوآئی در مشهد، یعنی هر دو قسمت شمالی کشور مستقر شود و تا پایان جنگ فرماندهی آن زیر نظر ستاد ارتش شوروی باشد. چون این شرایط مخالف استقلال و حق حاکمیت ملی ایران بود، از قبول آن سر باز دم و در نتیجه روابط من با استالین تیره شد.

با همه این تفاسیل، باید قبول کنم که استالین سرداری بزرگ و در حقیقت قانع جنگ جهانی دوم بود. در کنفرانسهای تهران، یالتا و پوتسدام بازیگر اصلی استالین بود که توانست عملاً نظرات خود را به دو همتای دیگرش تحمیل کند و شرایط مناسبی برای اتحاد جماهیر شوروی در صحنه جهانی تحمیل نماید که این کشور هنوز هم از آن منتفع است.

اکنون که به بحث درباره روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی و استالین پرداخته‌ام بد نیست بگویم که مناسبات من با جانشینانش همیشه آسان نبود. من از مرام اشتراکی و نظام عقیدتی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی بکلی دور بوده و هستم و در تمام مدت سلطنت خود با آن مبارزه کردم و میدانستم که این مبارزه خطرانی را در بر دارد و این خطرات را پذیرفتم. عدم تفاهم میان شورویها و من تا سال ۱۹۵۶ که برای نخستین بار به مسکو سفر کردم، کم و بیش بطول انجامید. ملاقات من با خروشچف چند روزی بعد از انعقاد پیمان بغداد صورت گرفت. قبلاً جریان این ملاقات و عکس العمل خروشچف را بازگو کرده‌ام. مذاکره با نیکیتا خروشچف آسان نبود، او مردی سخت و گاه لجاجت بود اما در شخصیت و رفتارش یک جنبه ساده و در عین حال محیل روستائی وجود داشت.

که خالی از لطف نبود. بهر حال ما به توفیق رسیدیم که روابط دو کشور باید بر حسن همجواری استوار باشد و از آن پس هر دو دولت به این سیاست عمل کردند.

با آقای لئونید برژنف هم در ایران و هم در مسکو ملاقات و مذاکره داشتم. گرچه این مذاکرات گهگاه بسیار حساس و دقیق بود، ولی من از آنها خاطره‌ای بس دلپذیر دارم و صرف نظر از اختلافات مرامی و عقیدتی برای آقای برژنف احترامی خاص قائل‌م و او را سیاستمداری توانا و کم نظیر می‌دانم.

آقای برژنف به اجرای سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و اصول قطع نامه‌های هلسینکی سخت دلبستگی دارد. او موفق شده است کشورش را به حداکثر قدرت برساند. اتحاد جماهیر شوروی اکنون بزرگترین نیروی اتمی جهان را در اختیار دارد، و بزودی دارای توانا ترین نیروی دریائی جهان خواهد شد. برتری نیروهای زمینی، هوائی و هوایرد اتحاد جماهیر شوروی چنان است که نیاز به مقایسه و بازگویی آن نیست.

بازگردیم به کنفرانس تهران و ملاقاتهایی که داشتم. طی این کنفرانس بود که الزاما "جهت دیدار روزولت به سفارت شوروی رفتم. در این هنگام روزولت در حداکثر قدرت و نفوذ جهانی خود بود و چقدر متعجب شدم وقتی بالحنی جدی از من خواست که پس از پایان دوران ریاست جمهوری‌اش او را به عنوان متخصص جنگلکاری در ایران استخدام کنم!! نمیدانستم این تقاضا را چگونه تلقی کنم؟ آیا می‌بایست فکر کنم که از نظر روزولت آینده ایران آنقدر مطمئن است که باید به فکر جنگلکاری زمینهایش بود؟!!

نخستین ملاقات من با ونستون چرچیل هنگامی

صورت گرفت که وی در راه سفر به مسکو توقفی کوتاه در تهران داشت. در این ملاقات ما به تفصیل پیرامون چگونگی رهبری عملیات جنگی به تبادل نظر پرداختیم با وجود جوانی، من دیدگاههای نظامی و سیاسی خود را برای چرچیل شرح دادم. عقیده من آن بود که متفقین باید از جنوب یعنی از ایتالیا و بالکان به اروپا حمله کنند، زیرا این دو منطقه را ضعیف تر میدانستم و دلایل دیگری نیز برشمردم.

چرچیل، مطابق معمول برصندلی راحتی لم داده و با تعجب و تحیر به من نگاه میکرد. در تمام مدتی که من صحبت میکردم مستقیماً "به چشمان من نگاه میکرد چون سخنانم به پایان رسید سکوت کرد و چیزی نگفت.

سالها بعد، به هنگام مطالعه خاطراتش دریافتم که چرچیل عقاید آن روزی مرا تأیید میکرد. او با همت و خونسردی فراوان کشورش را به پیروزی هدایت کرد.

پس از جنگ چندبار با چرچیل ملاقات داشتم. در یکی از این دیدارها، که چرچیل مجتهداً نخست وزیر انگلستان شده بود، طی ناهاری در خانه شماره ۱۰ دانینگ استریت، بانو چرچیل نظر مرا درباره نقش آینده همسرش در سیاست انگلستان پرسید. او فکر میکرد که شاید چرچیل بتواند پس از پایان دوران نخست وزیری، نقش یک مرشد و راهنما و مشاور غیر فعال سیاسی را در کشورش ایفا کند. من با این عقیده موافق نبودم و به خانم چرچیل گفتم که حیثیت و اعتبار جهانی شوهرش چنان است که باید نقطه پایان زندگی سیاسی اش همان مقام رهبر پیروزمند جنگ و نخست وزیری باشد نه چیز دیگر.

رهبران آمریکا

هنگامی که به ملت بزرگ و نجیب آمریکا شـسی می اندیشم، گذشته از روزولت نام رهبرانی چون ژنرال آیزنهاور، ریچارد نیکسون، هنری کیسینجر، ترومن، ارل هاریمن ولیندون جانسون به خاطر می آید.

قطعا " مورخان از ژنرال آیزنهاور بیشتر بعنوان یک سردار و یک رهبر نظامی سخن خواهند گفت . من بیشتر به جنبه های اخلاقی و احساسی شخصیت وی فکر می کنم . آیزنهاور، مردی بود واقعا " نیک نهاد که عمیقا " در دل هم میهنانش جای داشت پس از مرگش من خود را اخلاقا " موظف دانستم که در مراسم تشییع جنازه این سردار بزرگ و شخصیت استثنائی شرکت کنم فراموش نکرده بودم که بهنگام ریاست جمهوری دولت آمریکا برای نجات ایران از خطر هرج و مرج و سقوط به من کمک کرد . باید گفت که سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در این زمان بوسیله مردی مصمم و توانا چون جان فوستر دالسر رهبری میشد و سیاستی بود فراخور شایسته یک قدرت بزرگ جهانی .

از سال ۱۹۵۳ تاکنون بیوندهای مودت و دوستی استواری میان ریچارد نیکسون و من وجود دارد . در آن زمان او معاون رئیس جمهور وقت آمریکا یعنی ژنرال آیزنهاور بود که در زمان حکومتش روابط ما با آن کشور در حد اعلای خود قرار داشت . این حسن رابطه کامل در زمان ریاست جمهوری نیکسون و جerald فورد ادامه یافت .

در زمینه سیاست خارجی آمریکا ، بینش نیکسون

واقع بینانه بود. دو تصمیم مهم وی یعنی خروج آمریکا از جنگ ویتنام و برقراری روابط عادی و دوستانه با جمهوری خلق چین، هر دو عاقلانه و مدبرانه بود. همچنین وی برای حفظ تعادل قوا در جهان و صیانت حیثیت و نفوذ اعتبار آن در صحنه بین‌المللی اهمیتی خاص قائل بود که در خورتوجه است.

قبل از اینکه نیکسون به ریاست‌جمهوری آمریکا نائل شود، من مفعلاً در تهران با وی مذاکره و گفتگو داشتم و در همه مسائل مهم جهانی تفاهم کامل میان ما حاصل شده بود که بر این اساس در صحنه سیاست بین‌الملل باید هر کشور در جستجوی پیوندها و متحدان طبیعی خود باشد، یعنی ممالکی که با آنها مستمراً دارای منافع مشترک می‌باشد و از پیوندهای زودگذر اجتناب کند. نیکسون و من با یکدیگر توافق داشتیم که یک متحد قوی و مطمئن بهتر از ده کشور متزلزل و ناتوان است.

بهنگام اقامت در مکزیک، ریچارد نیکسون نشان داد که به پیوندهای دوستی و مودتش، میتسوان اعتماد داشت.

با هنری کیسینجر، در مشاغل و مسئولیت‌های مختلفش تماس داشتم؛ نخست هنگامی که رئیس‌شورای امنیت ملی بود و نیز در زمان وزارت امور خارجه نیکسون و جerald فورد. او مردی است هم مطلقاً از سیاست جهانی و هم کاردان مجرب، در روابط اجتماعی و سیاسی پای بند اصول و معتقد به ضرورت حفظ قدرت سیاسی و بین‌المللی آمریکا و رعایت اصل تعادل در صحنه جهانی. باید اضافه کنم که در زمینه تاثیر عوامل سیاسی، جغرافیائی در مسائل و روابط بین‌الملل اتفاق نظر کامل میان ما وجود داشت و دارد.

کیسینجر، مردی است واقعا " هوشمند، زیرک و نکته سنج. صفات و خنثی که کمتر در بزرگان جهان مشاهده میشود.

روابط ایران و آمریکا در زمان وزارت امور خارجه کیسینجر به عالیترین حد خود رسید که جلوه‌ای از آن انعقاد قرارداد بازرگانی پنجساله و پنجاه میلیارد دلاری میان دو کشور بود.

در میان سایر رجال سیاسی آمریکا که از آنان خاطرهای دلپذیر دارم، باید به ارل هاریمون، برزیدنت ترومن و برزیدنت جاسون اشاره کنم. نخستین دیدار من با هاریمون در زمان جنگ صورت گرفت از آن پس او همواره نقشی مهم در سیاست خارجی ایالات متحده و رویه حزب دمکرات داشت و مورد احترام بسیار بوده و هست. ترومن در دورانی پس دشوار زمام امور را بدست گرفت و پیوسته با قدرت و حسن تصمیم‌گیری مقابله با مسائل پرداخت. من شخصا " لیندن جاسون را یک رئیس جمهوری و شخصیتی بزرگ تلقی میکنم که مقامی فراخور خود در تاریخ بدست نیاورد. همسرش لیدی برد نیز بانویی شایسته است.

ژرژ ششم، پوپن و لنوم بلوم

نخستین سفر رسمی من به عنوان پادشاه ایران به خارج از کشور، در سال ۱۹۴۸ به لندن صورت گرفت. این مسافرت به مناسبت بازیهای المپیک انجام شد و شاید به همین سبب و به علت گرفتاری ما موران تشریفات بود که ترتیب برنامه‌ها در حد مطلوب انجام نشد. ولی ژرژ ششم و خانواده‌اش با محبتی خاص مرا پذیرفتند که در نتیجه از این سفر خاطرهای دلپذیر دارم. طی چند روز اقامت در لندن مذاکرات مفصلی با

آقای بوبن وزیر خارجه انگلستان داشتم . هنگام صحبت از ثروت‌های طبیعی و منابع معدنی ایران، اشاره‌ای به استان کرمان شد . بوبن بلافاصله گفت :
- آری متوجه شدم . کرمان که در منطقه نفوذ ما واقع است .

با تعجب به وی جواب دادم :

- من تصور میکردم سرتاسر کشور ایران جزئی از دنیای آزاد است .

بوبن جواب داد :

- بلی مقصود من همین بود .

سه ماه بعد از مذاکرات بود که فخر آراشی در دانشگاه تهران به من سوء قصد کرد . در همین سال (۱۹۴۸) یک سفر رسمی به فرانسه کردم که طی آن مذاکراتی مفصل با لئون بلوم یکی از رجال معروف فرانسه و کی موله داشتم . میان ما تفاهم کامل برقرار شد مخصوصاً " وقتیکه سخن از برنامه‌های رفاه اجتماعی در ایران رفت .

همچنین روابط حسنه‌ای میان من و سایر روسای ممالک غربی وجود داشت که در شمار آنها قبلاً به پرزیدنت ژسکار دستن اشاره کردم .

بزرگان آفریقا

ملاقات‌های من با امپراطوری اتیوپی ، هایلند سلاسی همواره گرم و محبت‌آمیز بوده است . من نسبت به شجاعت و شهامت وی در مقابل با حمله ایتالیای احساس تحسین میکردم . مذاکرات بین ما همیشه گرم و صریح بود و چندبار بخود اجازه دادم که به امپراطور ، انجام اصلاحات اجتماعی را در داخل کشورش توصیه کنم .

هنگامیکه امپراطور برای دفاع از کشورش به

جامعه ملل آمد و توفیق نیافت من محصل جوانی بودم .
جامعه ملل در حفظ استقلال و موجودیت اتیوپی عاجز
ماند . سازمان ملل نیز امروزه در موارد مشابه
موثرتر از جامعه ملل دیروز نیست و اتیوپی هم امروز
چه سرنوشتی دارد ؟

مادر نظر داشتیم کمکهای اقتصادی بیشتری به
کشورهای ساحل عاج، گابن و سنگال انجام دهیم . روابط
من با پرزیدنت سنگور بسیار دوستانه است . وی در صحنه
جهانی از حیثیت بزرگی برخوردار است و همگان او را نه
تنها استاد مسلم زبان و ادبیات فرانسه و شاعری
برجسته ، بلکه رهبری توانا و مدبر میشناسند .
در ملاقاتهایم با پرزیدنت سنگور مخصوصاً " دربار
فرهنگ آفریقای سیاه که بسیار مورد علاقه اوست ،
سخن گفتیم . بخصوص که من نیز به اعتلای فرهنگ
ایران دلبستگی عمیق داشته و دارم .

نظریات پرزیدنت سنگور در تدوین و اجرای سیاست
آفریقائی ایران بسیار موثر و مفید بود . متأسفانه
من شخما " نتوانستم به سنگال سفر کنم . ولی شهبانو
در مسافرت رسمی خود به آنجا با استقبال گرم و پر شور
مواجه شد .

دوستان عرب

دوست من سلطان حسن دوم از زمان ولایت عهدی ،
شجاعت و شهامت و میهن دوستی خود را ثابت کرد و هرگز
از مواجهه با خطرات بیمی نداشته و ندارد .
سلطان حسن دوم ، پادشاهی است هوشمند و دانا
که تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق در دانشگاه
بر دو انجام داده است . وی هم به فرهنگ جدید
اروپائی و هم به معارف اسلامی آشنائی کامل دارد .

شاید ضروری نباشد که بگویم تا چه حد آرزومند توفیق
وی وسعدت ملتش هستم .

همچنین باید فرصت رامقتنم شمرده سپاسگزاری
خود و خانواده ام را از میهمان نوازی و پذیرائی گرم
ایشان نسبت به ما بازگو کنم .

البته نباید فراموش کنیم که انورالسادات
هنگامی زمام امور مصر را بدست گرفت که کشمورش
در جنگ شکست خورده و ملتش دل آزرده و سرگشته بود .
او نبرد را با استفاده از جنگ افزارهای روسی از سر
گرفت و برای نخستین بار مصریان را به پیروزی رساند .
سپس بخاطر حفظ صلح و میانیت استقلال کشورش به خدمت
مستشاران شوروی خاتمه داد و راهی انحصار را "در جهت
منافع ملت مصر در پیش گرفت . روشن بینی سیاسی
و شهامت و واقع بینی انورالسادات ، نیاز به بازگو
ندارد . به همین سبب است که او را باید یکی از
مردان بزرگ تاریخ و یکی از برجسته ترین نوابع
سیاسی مصر تلقی کرد .

از صمیم قلب برای توفیق این رهبر بزرگ و
سعادت ملتش دعا کنیم .

درباره ملک حسین پادشاه اردن هاشمی ، هر چه
بگویم کم است . من او را نه تنها یک دوست ، بلکه
یک برادر تلقی میکنم . او انسانی است تمام عیار ،
رشوف ، مهربان ، با شهامت که کشورش را در شرایطی
بس دشوار با تدبیر کامل رهبری میکند .

ملک حسین ، بارها با همت و شجاعت ، با نشیب و
فرازها و دشواریها به مقابله پرداخت و شایسته آن است
که ملتش را به هدفهای بلندی که دارد نائل سازد .
در این مورد مناسب است جریان واقعه ای را یاد آور
شوم .

چند سال پیش به تحریک جمال عبدالناصر ،

کودتائی در اردن ترتیب داده شده بود. به سرکردگی یک ژنرال، یکی از پادگانهای آن کشور شورش کرد. ملک حسین با تهور و شجاعتی وصفناپذیرتها و بدون محافظ، به میان افسران و سربازان شورشی رفت. با آنان سخن گفت و سخنانش آنقدر موثر افتاد که همه برایش کف زدند و در برابرش به خاک افتادند و غائله پایان یافت.

تیتو، چائوشکو، هواگو فنگ

برای تکمیل توضیحاتم، بار دیگر به کشورهای کمونیست باز میگردم تا یادی از به رهبر برجسته این ممالک: مارشال تیتو، پرزیدنت چائوشکو و آقای هواگو فنگ بنمایم.

به استثنای ایران، یوگسلاوی تنها کشوری است که با مقتضیات و شرایطی بس دشوار و مخاطره آمیز با استالین به مقابله برخاست. تامین اتحاد مسلح جوامع مختلف یوگسلاوی، کاری آسان نبود و باید صراحتاً "گفت که مارشال تیتو در این مهم توفیق حاصل کرد.

انشاء الله که جانشینانش نیز بقدر او کامیابی یابند.

پرزیدنت چائوشکو، رئیس جمهوری رومانی، مردی است مبین برست که با شهامت و سرسختی از استقلال و سربلندی کشورش دفاع میکند. میان ما، پیوندهای دوستی صمیمانه وجود داشته و دارد. روابط اقتصادی ما و رومانی، همانند سایر ممالک اروپای شرقی منظمأ در حال بسط و توسعه بود که این خود نشانه تاکید ما بر یک سیاست مستقل ملی است.

سرانجام باید اشاره‌ای به صمیمیت و یکرنگی رهبران چین بکنم. به هنگام مسافرت رسمی آقای هواکوفنگ به ایران، که بحران کشور ما به حد اعلای خود رسیده بود، من بخوبی احساس کردم، که چین تنها قدرت جهانی است که صمیمانه به حفظ استقلال و قدرت و اعتبار بین‌المللی ایران علاقه دارد. باید این فصل را با تجلیلی از پرزیدنت لوپزپورتیو، رئیس‌جمهور مکزیک پایان بخشم که اکنون در کشور زیبایشان زندگی میکنم و این‌طور رابه رشته تحریر می‌آورم.

هنگامی که به سال ۱۹۷۵ برای نخستین بار طی یک مسافرت رسمی به مکزیک، با ایشان ملاقات کردم، تصور این ایام را نداشتم و فکر نمی‌کردم که روزی در مکزیک زندگی خواهم کرد.

پرزیدنت لوپزپورتیو مردی است با شهامت که سخت به استقلال اقتصادی و سیاسی کشورش دلبستگی دارد و به خاطر آن تلاش میکند. توفیق ایشان خوشبختی ملت مکزیک، آرزوی من است.

فصل پانزدهم

درازه تحقق دموکراسی شاهنشاهی

سیاست داخلی ما از سه اصل الهام میگرفت :
مشارکت ، عدم تمرکز و توسعه و تحکیم هر چه بیشتر
دموکراسی . آرزوی من آن بود که ملت ایران هر چه
بیشتر در اداره امور عمومی و اقتصادی شریک و سهیم
باشد و میکوشیدم تا از طریق بشمیرسانیدن انقلاب
سفید به این هدف نائل شوم .

خانه های انصاف ، شوراهای داوری ، شوراهای
ده و شهر و استان ، شهرداریها و استانداریها عوامل
تحقق سیاست جلب مشارکت عمومی بودند . مشارکت
کارگران در سود خالص و سهام کارگاههای صنعتی
میبایست مآربه جنبه اقتصادی این هدف نزدیک کند .
البته طبیعی بود که در اداره امور لشگری ،
ژاندارمری ، پلیس ، رهبری سیاست خارجی ، مالیه
عمومی و نیز سیاست آموزشی ، اصل تمرکز باید مراعات
گردد . در قسمت اخیر کوشش ما بر آن بود که ضمن حفظ
لهجه های محلی ، زبان فارسی را هر چه بیشتر بعنوان
یکی از عوامل اصلی وحدت ملی در سرتاسر کشور گسترش
دهیم .

ما عقیده داشتیم که دلبستگی به ده و شهر و منطقه
منافاتی با عشق به وطن واحد ، یعنی ایران ندارد .
از دیدگاه من ، سیاست جلب مشارکت عمومی ،
در اداره امور سیاسی مملکت ، میبایست بمسوازا
اجرای اصل عدم تمرکز ، تحقق پذیرد .

براین منظور میبایست دستگاه اداری کشور
زیرورو شود و کارمندان صدیق ، دقیق، پرکار ،
مبتکر و میهن دوست تربیت شوند. پیش بینی میشد که
در سال ۱۳۶۰ سه میلیون نفر به تعداد کارگران
ایرانی افزوده شود، ولی ما این امکان را نیـ
داشتیم که در ۱۳۷۷ دانشگاه و موسسه آموزش عالی و
صدها موسسه آموزشی حرفه‌ای و نیز از طریق
دانشجویان خود در خارج از کشور هزاران مدیر و مهندس
و طبیب و متخصص فنی و..... مورد احتیاج مملکت
را آماده کنیم. تا بدین ترتیب در اداره امور وقفه
و عدم تعادل پدید نیاید. بعلاوه نیروهای مسلح
ایران بازار کار مناسبی را برای جذب جوانان ما
تشکیل میدادند.

سلطنت و حکومت

تحقق دموکراسی، مسلماً " بدون جلب مشارکت
عمومی و اجرای اصل عدم تمرکز، امکان پذیر نبود،
در اینجا باید خاطره‌ای را ذکر کنم :

روزی پدرم به من گفت ، "میل دارد کشوری
برای من به ارث بگذارد که دارای سازمانهای قوی
سیاسی باشد که بتوانند خود به خود امور مملکت
را بگردانند". من در آن موقع خیلی جوان بودم و از
این سخن آزرده خاطرشدم و آنرا تعبیر به عدم اعتماد
پدرم نسبت به کفایت خود کردم .

هنگامیکه رضاشاه استعفا کرد و ایران به
اشغال خارجیان درآمد، دریافتم که با انتقال سلطنت
و تاج و تخت به من، آنهم در یک مشروطه سلطنتی، قدرت
بخودی خود به من انتقال نیافته است . همان زمان
تصمیم گرفتم که باید برای ایران ، یک سازمان
سیاسی و اداری قوی و متکی به مشارکت مردم فراهم

کرد.

شاید بتوان مراسمش کرد که در اجرای اصل عدم تمرکز، تندروی کردم. من امیدوار بودم که حزب رستاخیز، بتواند آماده سازی و آموزش سیاسی افراد و اتحاد جامعه را بخوبی انجام دهد. ولی چنانکه خواهیم دید، این حزب با شکست روبرو شد.

تحقق مشارکت، اجرای اصل عدم تمرکز، تفویض مدیریت امور عمومی به مردم، انجام انتخابات آزاد در همه سطوح، میبایست در چهارچوب سلطنت مشروطه جامعه عمل بپوشد.

ایران همواره یک شاهنشاهی بوده و هست. یعنی ترکیبی از اقوام مختلف، با زبانها، مذاهب، خلیقات و فرهنگهای متنوع. وظیفه پادشاه همیشه تأمین وحدت ملی و تحقق همبستگی میان ایرانیان بوده است و من میکوشیدم که این رسالت را از طریق برپائی یک دمکراسی شاهنشاهی انجام دهم.

تلفیق این دو کلمه با یکدیگر نباید موجب تعجب باشد: طبق قانون اساسی ایران، پادشاه دارای اختیارات وسیعی است و میتواند اندیشهها و برنامه‌های خود را به قوه مجریه بقبولاند. ولی این اختیارات ناشی از ملت و مشروط به اصول قانون اساسی است. طبق قانون اساسی ایران، پادشاه سلطنت میکند نه حکومت.

از دیدگاه من، دمکراسی شاهنشاهی عبارت بود از اتحاد همه اجزای تشکیل دهنده ملت ایران زیر پرچم و در داخل سرحدات مقدس سرزمین ما. دمکراسی شاهنشاهی، عبارت بود از اتحاد تمام گروهها و طبقات به منظور تلاش مشترک در راه ترقی مین. پس نباید تعجب کرد که این همه کوشش بسرای جلوگیری از پیشرفت ما و تحقق هدفهای ملی ما بعمل آمد.

فصل شانزدهم .

کامیابیها و ناکامیهای ما

کامیابیهای انقلاب سفید را که بعداً "انقلاب شاه و ملت نام گرفت ، میتوان در یک جمله خلاصه کرد : بر اثر انقلاب شاه و ملت ، ایران توانست از حالت عقب افتادگی معنوی ، اقتصادی و اجتماعی که پنجاه سال پیش گریبانگیرش بود ، رهائی یابد و از قرون وسطائی به جهان معاصر گام نهد .

ویرانیهای ناشی از انقلاب و جنگ داخلی کنونی و هرج و مرج حاکم بر کشور ما ممکن است با ردیگر ایران را به عقب بازگرداند و میهن را از سیر توسعه و ترقی برای مدتی طولانی منحرف کند .

واقعیت ارقام

اکنون ناچارم واقعیاتی را به مدد ارقام بیان کنم .

سازمان ملل متحد ، تراژنامه درخشان یکربیع قرن کوشش ما را انتشار داده است . بر طبق این گزارش ، ایران در همه شئون سیاسی ، اقتصادی اجتماعی و آموزشی در صدر کشورهای در حال توسعه قرار داشت . طبق آخرین برنامه پنج ساله ، میزان رشد سالیانه اقتصاد کشور ۲۵ درصد پیشبینی شده بود . ما توانستیم در سال ۱۹۷۵ به رقم ۴۲ درصد رشد سالیانه به قیمتهای جاری برسیم ، تورم در آن سال ۱۸ درصد بود یعنی

چهار برابر زاین! آمار سازمان ملل متحد نشان میدهد که میزان متوسط رشد و توسعه سالیانه اقتصاد ایران از آغاز انقلاب سفید تا پایان سال ۱۳۵۷ سیزده درصد بوده است.

در طی مدت ۲۵ سال، درآمد سرانه و سالیانه ایرانیان از ۱۶۰ دلار به ۲۲۰۰ دلار (طبق آمار سازمان ملل متحد) و یا ۲۵۴۰ دلار (طبق آمار رسمی کشور خودمان) رسید.

طی این بیست و پنج سال، سرتاسر ایران یک کارگاه عظیم توسعه و پیشرفت و ساختمان شد. دانشگاهها، مدارس، موسسات حرفه‌ای، بیمارستانها، راهها، خطوط آهن، سدها، مراکز تولید برق، لوله‌های انتقال گاز و نفت، کارخانه‌ها، مراکز هنری و فرهنگی، ورزشگاهها، تعاونیها، شهرها و شهرک و روستاهای بسیار ساخته شد.

در سال ۱۹۱۱ مسیحی قانونی برای اجرای تعلیمات اجباری به تصویب رسیده بود اما امکان تحقق آن وجود نداشت. نه مدرسه وجود داشت. و نه معلم. در سال ۱۲۹۹ تعداد کل محصلین مدارس ابتدائی، متوسطه و عالی کشور فقط ۴۰ هزار نفر بود و ایران حتی یک دانشگاه هم نداشت.

در آغاز سلطنت من تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان ۴۰۰ هزار تن بوده و در سال ۱۳۵۷ از ده میلیون نفر تجاوز کرد که نزدیک به ۲۰۰ هزار تن آنان در هیجده دانشگاه و ۱۳۷ موسسه آموزش عالی به تحصیلات بالاتر از متوسطه مشغول بودند. پنجاه سال پیش ۹۹ درصد جمعیت ایران بی سواد بودند. این رقم در آغاز سلطنت من به ۸۰ درصد و در پایان ۲۵ درصد رسید.

آیا میتوان منکر این واقعیات شد؟ ممکن است

روشهایی که به کار برده شد قابل انتقاد باشد اما انکار نتایج بدست آمده غیرممکن است. ملت ایران فطرتاً و طبیعتاً " مستعد ترقی و تعالی است و حتمی پیامبر اسلام نیز از این خصیصه ملی ایرانیان غافل نبود.

توسعه اقتصادی، تنها راه نیل به دموکراسی واقعی

مخالفین، سخت گیریها و احیاناً " خشونت سالهای اخیر را مورد انتقاد قرار داده و مرابه استبداد و حکومت مطلقه و عدم رعایت حقوق بشر متهم کرده اند. همه این اتهامات قابل بحث است. ولی قبیل از بحث درباره آنها، باید به این سؤال پاسخ داد که آیا ما راه دیگری داشتیم؟

ایران، با موقع خاص سیاسی و جغرافیائی خود، کشوری بود با اصطلاح " درحال توسعه ". تعداد نفوس کشور در سال ۱۳۴۷ بیست و هفت میلیون نفر بود که در پایان سال ۱۳۵۷ به سی و شش میلیون نفر رسید و در سال ۱۳۷۰ به پنجاه میلیون تن بالغ خواهد شد. یعنی هر سال باید برای یک میلیون نفر غذا و کساکه فراهم کرد.

اگر بپذیریم که تنها راه تحقق یک دموکراسی راستین، وجود یک اقتصاد سالم و تواناست باید الزاماً " قبول کنیم که کشورهای درحال توسعه، ناگزیرند برای نیل به دموکراسی، ابتدا همه نیروها و منابع و امکانات خود را برای ایجاد زیر بنای اقتصادی لازم تجهیز نمایند.

در روزگار ما استقلال سیاسی، بدون یک اقتصاد توانا مفهومی ندارد. توسعه اقتصادی، شرط لازم و واجب تحقق دموکراسی سیاسی و نیل به ترقی اجتماعی است. قدرت اقتصادی ضامن آزادی و حق حاکمیت

ملتهاست. پس ناچار بودیم برای نیل به دموکراسی واقعی ابتدا به سازندگی اقتصاد ملی خود بپردازیم.

کشورهای در حال توسعه، بر سر دوراهی

کافی است نگاهی به نقشه جهان بیاندازیم تا دریابیم که تنها بیست و پنج کشور، از صد و پنجاه کشور جهان دارای حکومت دموکراسی به مفهوم غربی آن هستند. همه این کشورها، چه آنها که اقتصاد صنعتی پیشرفته هستند و چه آنها که کشاورزی مترقی دارند، از یک سطح زندگی عالی برخوردارند. صرف نظر از این گروه محدود، اگر بطور مثال هندوستان را در نظر بگیریم، این کشور دارای حکومتی است به ظاهر دموکراتیک، ولی مردم آن با فقر بیماری، اختلافات داخلی، کم سوادی و تعصب در برابر پیشرفت گریبانگیر هستند، و برای تحقق واقعیست دموکراسی در آن کشور چاره‌ای نیست جز ایجاد یک اقتصاد نوین.

در اینجا به عمق مطلب ویکی از دلخراش‌ترین مسائل عصر حاضر می‌رسیم: کشورهای در حال توسعه در برابر یک دوراهی قرار دارند. یا باید همیشه در حال عقب افتادگی باقی بمانند، یا به هر قیمت که هست، علیرغم دشواریها، موانع فقدان تجربه و نبودن متخصصین، براه توسعه و پیشرفت قدم بگذارند. در این راه با مخالفتها و سخت‌گیریهای کشورهای صنعتی مواجه‌اند. زمان به زیان آنها کار میکند، فاصله غنی و فقیر روز به روز بیشتر می‌شود.

ممالک پیشرفته امروز، هنگامیکه ترقی و توسعه خود را آغاز کردند با چنین مسائلی و موانعی روبرو نبوده، چنین رقیبان خطرناک و توانایی نداشتند و توانستند اقتصاد خود را توسعه بخشند و به یک

نظام دمکراتیک نائل آیند .

فراموش نکنیم که کشورهای پیشرفته امروزی غالباً " بانهایت خشونت نسبت به ممالک عقب افتاده و سرزمینهایی که تا دیروز مستعمره بودند در رفتار کردند . قسمت مهمی از ثروت کنونی کشورهای صنعتی از غارت کشورهای عقب افتاده بدست آمده است .

تصویری کاذب و خونین از دمکراسی

هنگامیکه ، من اجرای برنامه ضربتی و همه جانبه خود را برای خروج ایران از تاریکی اعصار و قرون و جبران عقب افتادگیهای چند صد ساله ، آغاز کردم بخوبی میدانستم که کامیابی در این رهگذر ، مشروط به آماده سازی و تجهیز همه نیروهای ملی است . میدانستم که باید یک حالت بسیج دائم و آمادگی مستمر در کشور وجود داشته باشد تا بتوان در برابر عوامل مخرب و مخالف با پیشرفت ، یعنی مرتجعین ، بزرگ مالکان ، کمونیستها ، محافظه کاران و همچنین تحریکات بین المللی ، ایستادگی کرد . میدانستم که بسیج یک کشور کار آسانی نیست و پایداری و تلاش بسیار میخواهد . اگر می گذاشتم که خرابکاران هر چه میخواهند بکنند ، مسلماً " امکان توفیق بدست نمی آمد ، و اگر دست روی دست می گذاشتم و از بیم دشواریها کاری انجام نمیدادیم مسلماً " ایران در عقب افتادگی و رکود باقی میماند و در این صورت ، حکومت دمکراتیک سرابی بیش نبود . فراموش نکنیم که دمکراسی ، اگر با گرسنگی ، نادانی و ناتوانی و انحطاط مادی و معنوی مترادف و همراه باشد مسلماً " واقعیتی نخواهد داشت . پس ما ناگزیر بودیم که راه خود را انتخاب

کنیم، انتخاب ما میان استبداد و حکومت مطلقه از یکسو و روشهای انسانی و آزادمنشانه ازسوی دیگر نبود. انتخاب ما درحقیقت میان اغتشاش و هرج و مرج بی حاصل از یکطرف و حفظ مصالح واقعی میهن ازطرف دیگر بود.

آنچه در پایان سال گذشته و در سال جاری در ایران میگذرد مرا از هر توضیحی در، این زمینه بی نیاز میکند. اکنون در ایران اثری از دمکراسی نیست. آنچه هست برخوردهای خونین است میان گروههای رقیب، که مرامی جز عوام فریبی و دروغگویی و هدفی جز حفظ قدرت، از طریق ارباب و وحشت ندارند. هرج و مرج حاکم بر ایران چنان است که انجام هیچگونه انتخاب آزاد امکان ندارد و مسلسل و نارنجک جایگزین ورقه رای شده است.

همکاری با جهان غرب

اکنون که ایران در حال ویرانی است و اروپا نابودی می رود، اندک اندک، جهان غرب به سهم و نقش ما در حفظ تعادل بین المللی و تعلق مابدنیای آزاد، هنگامیکه من در راس امور کشور بودم، پی میبرد. میان ایران و جهان غرب، نه تنها پیوندهای استوار نژادی، فرهنگی و مرامی وجود داشت بلکه همبستگی و منافع مشترک اقتصادی نیز ما را به یکدیگر متصل و مربوط میکرد و ما بخوبی میدانستیم که اگر اروپا دچار بحران شدید شود، ایران از آثار و نتایج آن برکنار نخواهد بود.

ایران، یکی از کشورهای دمکراتیک غرب بود و پیوندهای بسیاری ما را به اروپا مربوط و متصل میکرد. حجم مبادلات ایران با اروپای غربی، از جمله

فروش نفت ، خرید کالاهای سرمایه‌ای و اجـرای قراردادهای عمرانی، پیوسته در حال افزایش بود. پایان اجرای شاه لوله دوم گاز باعث میشد که ایران بتواند سالیانه سیزده میلیارد مترمکعب گاز از طریق اتحاد جماهیرشوروی به اروپا صادر کند و ما برای سیمد سال ذخائر گاز کافی داشتیم، تحقق این طرح، همکاری اقتصاد میان ایران، اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی و اروپای باختری را به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش میداد.

پس از خرید قسمتی از سهام کروب و بایکسوک، من قصد داشتم میزان مشارکت دولت ایران را در موسسات اقتصادی بزرگ بین المللی بازهسم افزایش دهم. بعنوان مثال ما قصد داشتیم در ایران نوع جدید، لوکوموتیو برقی با تلفیق الگوهای آلمانی و سوئدی بسازیم. من میخواستم ایران را در مدیریت شرکتهای بزرگ بین المللی شریک و سهام وازپیشرفته‌ترین تکنولوژی بهره‌مند سازم. تمام این طرحها برای ایران، موجد درآمدهای بسیار سودآور بود. از جمله در صنایع پتروشیمی، مساز سرمایه‌گذاریهای خودانتظار درآمدهای قابل ملاحظه داشتیم.

همکاری اقتصادی با ایران، یکی از عوامل ثبات اقتصادی اروپای غربی بود و به کشورهای این منطقه امکان میداد در مقابل خرید نفت ، کالاهای سرمایه‌ای و تکنولوژی خود را به ممالک نفت خیز صادر کنند.

سیاست همکاری و تفاهم و اتحاد ما با کشورهای ساحل خلیج فارس و اقیانوس هند، بر منافع مشترک و احترام متقابل نسبت به اصول حقوق بین الملل استوار بود و موجب تحکیم روابط این منطقه حساس

بادنیای غرب میشد. کشورهای غربی، نه تنها به لحاظ نوع دوستی و رعایت اصول انسانی، بلکه از نظر حفظ و صیانت منافع خود باید به حل و فصل مسائل و مشکلات کشورهای بسیار فقیر و عقب مانده جهان توجه خاص و فوری میدول دارند. چنانکه بارها گفته و نوشته ام اگر یک نهضت جهانی برای کمک به کشورهای تهنی دست جهان، تحقق نیابد، وقوع یک فاجعه بین المللی غیر قابل اجتناب خواهد بود. مابرای نجات جهان از این فاجعه تنها به حرف اکتفا نکردیم و هرچه در امکان داشتیم، انجام دادیم.

تشکیل حزب رستاخیز یک اشتباه بود

یکی از اشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز در اسفند ۱۳۵۲ (چهارم مارس ۱۹۷۴) بود که به توصیه من صورت گرفت. هدف من از این پیشنهاد آن بود که همه گروههای صنعتی و اجتماعی بتوانند آزادانه در این حزب عقاید و نظرات و انتقادهای سازنده خود را ابراز دارند، و از طریق این حزب همگان در اداره امور مملکتی شریک و سهم شوند و امکان شناسائی استعدادها فراهم شود. میل داشتم، حزب رستاخیز ملت ایران، یک مکتب آموزش سیاسی و تربیت استعدادها و گسترش حس مسئولیت اجتماعی باشد. تشکیل این حزب به موازات اجرای سیاست عدم تمرکز اداری صورت گرفت. هدف من آن بود که رستاخیز عامل تحکیم مبانی وحدت ملی و در حقیقت مکمل سیاست عدم تمرکز باشد. آرزو داشتم زنان و مردان ایرانی با حس تحرک و دلپستگی خود بساط ایران زمین، از حزب رستاخیز، سازمانی فعال و فراگیر و موثر بوجود آورند. متاسفانه این تجربه با ناکامی روبرو شد.

پرزیدنت انورالسادات نیز در مصر ناچار شد، حزب واحدرا از میان بردارد و کشورش را به نظام چندحزبی برگرداند.

قدر مسلم این است که حزب رستاخیز ملت ایران در تحقق هدفهای خود، توفیق نیافت و نتوانست به آرمان همکاری و گفت و شنود ملی و بسیج همه نیروهای جامعه در راه ترقی وطن، جامه عمل بپوشاند. ناگفته نماند که زنان و مردان بسیاری بخصوص در میان جوانان، با شوق و شور در این حزب فعالیت کردند. ناکامی دیگر سیاست ما، آن بود که درآمده سازی و تربیت کادر لازم برای اداره امور مملکت، توفیق کامل بدست نیاوردیم. البته این عدم توفیق، موقت و در حال رفع بود. ولی موجب بروز مشکلات و برخورد های اجتماعی و انسانی شد. همچنین سیاست تامین مسکن ما مقرون به توفیق نبود و یکی از تنگنا های پیشرفت ملی محسوب میشد.

مبارزه با زمان

پیش بینی من آن بود، که ما خواهیم توانست در ظرف سه یا چهار سال برای این مشکلات فائق آئیم. مدارس عالی فنی ما میتوانستند طی چهار سال، چهار دوره فارغ التحصیل به جامعه تحویل دهند و تعداد زیادی متخصص فنی در سطوح پائین تر، میبایست به بازار کار وارد شوند. طی این سه یا چهار سال تولید فولاد کشور به ده میلیون تن در سال، بالغ شود. تولید فرآورنده ۲۵ میلیون تن است و این برنامه تولید ما برای اواخر قرن بیستم بود. در این مدت تا سیاست بندری عظیم چاه بهار در نزدیکی مرز پاکستان و نیز تا سیاست بندر عباس به پایان میرسد و حتی کشتی های پانصد هزار تنی میتوانستند در آنجا ها پهلو گرفته و یا در خشکی تعمیر شوند.

در این مدت برنامه‌های بزرگ دیگری نیز چون توسعه خطوط آهن و ساختمان شاهراه‌های سرتاسری، به ثمر می‌رسید.

ما آماده بودیم، که هر روز ۵ تا ۶ میلیون بشکه نفت از چاه‌های خود استخراج و صادر کنیم تا با عواید آن بتوانیم زیربنای لازم را برای ورود به قرن بیست و یکم بوجود آوریم.

مبارزه من، مبارزه با زمان بود، که شاید اکنون همه متوجه مفهوم و هدف آن بشوند و دریابند چرا انقلاب در سال ۱۳۵۷ وقوع یافت و همه چیز را متوقف کرد. اگر برای من این امکان باقی میماند که دوران کوتاهی را که در پیش داشتیم بدون دشواری عمده و با کامیابی، بگذرانم و به سر منزل مقصود برسم، ملت ایران از قدرت و رفاه بی‌مانندی برخوردار میشد.

باید قبول کنم که برای دفاع از کشور خود و نظام سیاسی آن، در مقابل دروغ پردازیه‌ها و تبلیغات سوء کار مهمی انجام ندادیم. اکنون من بخوبی متوجه شده‌ام که چه برنامه و ترتیبات وسیع و حساب شده‌ای بر ضد ما به مرحله اجرا درآمد. من آنچنان بخودم اطمینان و اعتماد داشتم که به حملات و اهانتها و دروغ پردازیه‌ها اعتنائی نکردم و سرانجام زنان و مردان و بویژه جوانان بسیاری دستخوش تبلیغات سوء و انحرافی شدند. بخش بزرگی از جوانان ایران، متوجه هدفها و آرمانهای من نشدند و شاید امروز دریافته باشند که چه اشتباهی کردند.

در بیست و هشتم مرداد ۱۳۵۷ (۵ اوت ۱۹۷۸)، به ملت ایران وعده دادم که انتخابات صحیح و آزاد در پایان دوره قانونگذاری انجام خواهد شد. در آن